

حکایت اعراب و المؤمنین علی کرم الله وجهه در آمد

و خاوش خاوش نشست و ذل فقر و فاقه بر حین او ظاهر
دلایب او و دردی فقر فاقه کفالت ظاهر

حضرت امیر از وی پرسید چه حاجت داری شرم
حضرت ایوب از وی پرسید چه حاجت داری شرم

داشت که زبان تو دید بر زمین فروشت که من مرد فقیر
ملا سولید ی لودن و دیگر که به فقیر کسب

و براد و حال عطا داد و غیر از آن مالک هیچ چیز نبود
که ای حال و دردی و لاله غیری نشد تا که کله کله

اعرابی یکی را در اساخت و دیگر را از او کرد
لعل ای بر سر اوست لویه و دردی و بینه و لجه طینه از او

و بیستاد و چند بیت مناسب خود در کمال بلاغت
دری طوری و بیست بیت اللودن مناسب کمال بلاغت

و فصاحت برید که انشا کرد حضرت امیر را بسیار
در فی فصاحت بریده لودن انشا کرد حضرت امیر را بسیار

خوش آمد سر دیگر که از حق امیر المؤمنین حسن و امیر
خوش آمد سر دیگر که از حق امیر المؤمنین حسن و امیر

المؤمنین حسین رضی الله عنهما پیش وی بود عطا
المؤمنین حسین رضی الله عنهما پیش وی بود عطا

د ادش اعرابی از او گرفت و گفت ای امیر المؤمنین
د ادش اعرابی از او گرفت و گفت ای امیر المؤمنین

مرا تو ازین اهل بیت من کردانندی و بر دست حضرت امیر گفت
بچه بن لبس ستمک با یکه لدره که و کله کله فقرت امیر و دردی

شنیدم از حضرت موسی صلی الله علیه و آله فرمود
لشتم زودم فقرت که

بچه امیر میخواست یعنی قیمت هر کس بقدر آن چیز است که در بر او می
بوی کله کله فقرت که

اراید از محاسن افعال و بدایع احوال
بدر لودن و دردی غریب سوز زود

قیمت مرد نماز سیم در راست قیمت مرد بقدر هنر است
لکه کله کله فقرت که لکه کله کله فقرت که

ای سبانه که از کب هند قدرت از او اجربسی بیست است
لکه کله کله فقرت که لکه کله کله فقرت که

ای سبانه که از کب هند قدرت از او اجربسی بیست است
لکه کله کله فقرت که لکه کله کله فقرت که

از عبد الله بن جعفر رضی الله عنه آرد که
مقل او غل عبد الله بن جعفر رضی الله عنه آرد که

دو روزی به عزت سفر می کرده بود در نخلستان قومی فرزند آمد که
بکوه سوزنده از نخلستان قومی فرزند آمد که

غلامی سیاه نکلان آن بود دید که ستمش نان بجهت قوت
بوق قوت کله کله فقرت که

و او آوردند سکی انجا حاضر بود آن غلام یک تریش را بیشتر
کود و باز بکله کله فقرت که